

ساختارشکنی در صفت‌ها و ناگفته‌های پیرامون آن

عباسعلی وفايي*

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی تهران

احمد سبحانی درگاه

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی

(از ص ۱ تا ۱۷)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۷/۱۵، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۲/۱۵

چکیده

ساختارشکنی زبانی، چه از نظر ساختمان و چه از نظر کاربرد، کمتر در دستورهای زبان فارسی مورد توجه قرار گرفته است. الگوهای ساخت و قواعد دستورمند زبان، غالباً در کتاب‌های مطرح دستور، تکراری و ایستاست، درحالی‌که زبان همیشه در بستری از تحولات قرار دارد و در این مسیر با دگرگونی‌هایی گاه اندک و گاه فراوان مواجه می‌شود. پژوهشگران این مقاله با نشان دادن پاره‌ای از ساختارشکنی‌ها (در سیزده مورد) این تفکر را به خواننده القا می‌کنند که چنین پیامدی در همه زبان‌های زنده دنیا، اجتناب ناپذیر است. تعاریف و تحلیل‌های یادشده با ارجاع به برخی از دستورهای مطرح فارسی صورت گرفته است تا به صورت شفاف‌تری نشان دهد که صفت‌های فارسی دستخوش تحولات و ساختارشکنی فراوانی می‌شوند. باین‌همه، این پژوهش دربارهٔ مضاف‌الیه صفت، صفت صفت، صفت بعد از مضاف‌الیه، صفت‌های همراه با ممیز، تحول شاخص به صفت، اختیاری یا اجباری بودن صفت‌های وابسته، تقدّم وند تصریفی بر وند اشتقاقی، اسم یا صفت بودن «هریک، هر یکی، هیچ‌یک، هیچ‌کدام و ...» حرف‌های تازه‌ای دارد و همچنین دربارهٔ صفت‌های درون فعل، انتقال اسم به صفت بیانی، اختیاری یا اجباری بودن متمم صفت، صفت بیانی با «تر» یا بدون «تر» و فقدان برخی از الگوهای پرکاربرد ساخت صفت در دستورهای فارسی، یافته‌های تازه‌ای ارائه می‌کند.

واژه‌های کلیدی: الگوهای ساخت، صفت، ساختارشکنی، هسته، وابسته، وابسته وابسته.

۱. مقدمه

ساختارشکنی در حوزهٔ زبانی، نه فقط در زبان فارسی، بلکه در همهٔ زبان‌های زندهٔ دنیا اتفاق می‌افتد. اگر فقط به حوزهٔ ساختمان فعل نگاهی انداخته شود، محقق خواهد شد که چه اتفاقات غیرمنتظره‌ای به وقوع پیوسته و چه تحولاتی صورت گرفته است؛ مثلاً، دستورنویسان ساخت‌گرا که به روستا (surface structure) الگوهای زبان توجه دارند، گسترش‌پذیری را یکی از شرط‌های ساده‌بودن فعل می‌دانند؛ برای مثال، فعل «زد» در «حرف‌زدن» را بدین جهت ساده می‌گیرند که می‌توان عنصر پیشین را گسترش داد و گفت: «حرف زیادی زد»؛ حال آنکه مطابق با همین گرایش روستا، فعل‌های مرکبی داریم که جزء پیشین آنها به موارد معدودی قابل گسترش است؛ مانند «به‌عرض‌رساندن، به‌بادرفتن، ازدست‌رفتن، وجودداشتن و ...» که به راحتی می‌توان جزء پیشین آنها را گسترش داد و گفت: «به عرض شما می‌رسانم، به باد فنا رفت، از دستم رفت، وجود خارجی دارد». اگر چنین ساختارشکنی در حوزهٔ صفت ارزیابی شود، ناگفته‌های فراوانی پیش روی خوانندگان نموده خواهد شد، اما چنین تحولاتی در اغلب پژوهش‌های دستوری، مورد توجه واقع نشده است. پژوهشگران این مقاله که پژوهش‌های دستوری متعددی را بررسی کرده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که هنجارشکنی در شیوهٔ ساخت و کارکرد صفت‌ها فراوان است و اصلاً نمی‌توان برای یک موضوع دستوری، نسخهٔ واحد و ابدی پیچید، بلکه همان‌طور که در این پژوهش نشان داده‌ایم، ساخت‌های نوپایی اتفاق می‌افتد که می‌تواند الگوهای پیشین را نقض کند. این پژوهش به ما کمک می‌کند تا در تحلیل و تبیین موضوعات دستوری، صرفاً تقلیدی و کلیشه‌ای عمل نکنیم، بلکه همراه با تحولات زبانی به دانش زبانی (Linguistic knowledge) خود نیز بیفزاییم و همگام با زیایی (creativity) واژگان، دستور زبانی زایا و پویا داشته باشیم.

پیش از این، در این باره یا اصلاً تحقیق مبسوط و مدوّتی انجام نشده و یا اینکه تحقیقات در حوزهٔ ساختارشکنی صفت‌ها، به‌طور پراکنده و بریده‌بریده در خلال سطور و اوراق برخی از دستورها به‌سختی یافت می‌شود؛ مثلاً، دربارهٔ مضاف‌الیهٔ صفت، مهدی مشکوة‌الدینی نمونه‌هایی را به‌عنوان شاهد مثال آورده است؛ نمونه‌هایی مثل «خواهان نیک‌بختی، محتاج محبت و محتاج دعا» (۱۳۸۹: ۱۸۳). یا اینکه وحیدیان کامیار و عمرانی دربارهٔ ممیز، صفت صفت، صفت مضاف‌الیه و ... مطالبی را عنوان کرده‌اند (۱۳۸۱: ۸۷-۸۹).

در سایر پژوهش‌ها و دستوره‌های زبان فارسی، جز مواردی معدود (نظیر دستور مفصل امروز خسرو فرشیدورد)، پیشینه قابل توجهی در این باره یافت نشد.

۲. مواردی از ساختار شکنی در حوزه صفت

۱-۲. «صفت مضاف‌الیه» آری! «مضاف‌الیه صفت» هرگز!

بنابر آنچه دستورنویسان اذعان داشته‌اند، صفت‌ها اغلب در جایگاه وابسته و گاه در جایگاه هسته واقع می‌شوند و نقش‌های گوناگون می‌پذیرند. مشکوة‌الدینی می‌گوید: «به دسته‌ای از واژه‌ها که از لحاظ معنایی بر حالت یا چگونگی اشاره می‌کنند و از لحاظ ساخت‌واژی با تک‌واژه‌های تصریفی «برتر» (تر) و «برترین» (ترین) صورت‌های صرفی پدید می‌آورند، صفت گفته می‌شود» (۱۳۸۹: ۱۸۴). وی سپس روابط دستوری گروه صفتی را با نقش‌های گوناگون در چهار دسته «الف، ب، پ، ت» ارزیابی می‌کند (همان: ۱۸۶-۱۸۷) و فقط نمونه‌های محدودی چون «جوانان خواهان کار، رهبران دوست‌دار مردم و ...» (همان: ۱۶۰) را به‌عنوان نمونه ذکر می‌کند. خسرو فرشیدورد در بخش وابسته‌های صفت بیانی، برای صفت سه نوع وابسته در نظر گرفته است که عبارت‌اند از: «قید، متمم صفت، صفت صفت» (۱۳۹۲: ۳۱۰). او در بخش گروه‌های وصفی بیانی ترجمه‌ای، به نمونه‌هایی چون «آتش‌افروز جنگ، طرفدارِ غرب و ...» اشاره کرده (همان: ۳۱۴) که نمونه‌ای از هنجارشکنی زبانی است. همچنین نمونه‌هایی چون «استقرار مجدد صلح، اقلام عمده صادرات، انتخابات عمومی فرانسه، تقسیم نامساوی ثروت و ...» را به‌عنوان شاهد مثال ذکر کرده است (همان: ۳۷۱) که هیچ‌کدام مضاف‌الیه صفت نیستند.

وحیدیان کامیار و عمرانی صفت‌ها را در بخش وابسته‌پذیری به‌عنوان وابسته‌های پیشین و پسین گروه اسمی و یا وابسته و وابسته مطرح می‌کنند (۱۳۸۱: ۷۰-۸۸). حق‌شناس و همکاران، صفت‌ها را جزء گروه اسمی برشمرده و بیشتر به جایگاه آنها، یعنی وابسته یا وابسته نظر داشته‌اند (۱۳۹۰: ۹۷). باوجود اینکه در آثار برجسته دستور زبان فارسی از صفت مضاف‌الیه بسیار سخن رفته است، چندان به این ساختار شکنی صفت‌ها که گاهی می‌توانند خود وابسته‌ای به نام مضاف‌الیه بگیرند، اشاره ای نشده است. ما به این نوع وابسته و وابسته، «مضاف‌الیه صفت» می‌گوییم.

نمونه: جوان جوپای نام (جوان: هسته/ جوپا: صفت/ نام: مضاف‌الیه صفت)؛ در این گروه، واژه «نام» مضاف‌الیه صفت «جوپا» است و در مرتبه وابسته و وابسته قرار دارد؛ چون نمی‌شود «جوپا» را حذف کرد و گفت «جوان نام». نمونه‌های دیگر: مرد عاشق شعر، دانشجوی

دارای استعداد، خدای خالق هستی، مردم خواهان آزادی، مردِ روندهٔ راه، مرد دانای راز، دستگاه گیرندهٔ پیام، زنِ گویندهٔ خبر، مردِ خوانندهٔ شعر، هنرمند دارای سلیقه، مردم دوستدار بیگانگان، زنِ غارتگرِ مال، طفل طرفدار دایه، وزیر دانای راز، دزد قاتل پدر، مرد نگهبان باغ، موجود دارای اندیشه، شاعر گویای حق، مرد دارای زن، معلم پذیرای انتقاد.

نمونه از متون فارسی (مضاف‌الیه صفت)

آب جویای آب، این عجب است	سیرِ آب و سراب این عجب است (شاه نعمت الله، ۱۳۸۹: ۱۹۲)
باز صیاد اجل را آتشین منقاردار	چرخ گیرای امل را کاغذین چنگال کن (سنایی، ۱۳۳۶: ۲۶۴)
داور دارندهٔ ایران و دارای عجم	ارسلان ارغو پناه گوهر الب ارسلان (امیر معزی، ۱۳۴۱: ۱۸)

«دیگر زندگی برای آنان مفهومی نداشت. جز تابلوی نمودار نقشی جاوید از غمی جاودان» (حکیمی، ۱۳۸۶: ۳).

۲-۲. صفت صفت

در دستوره‌های جدید از صفت صفت یا اصلاً سخنی نرفته یا اینکه نمونه‌های ذکر شده همگی مربوط به رنگ‌هاست. بسیاری از صفت‌های شمارشی، نسبی، بیانی و... امروزه در جایگاه صفت صفت (وابسته و وابسته) واقع می‌شوند که در اغلب دستوره‌های مطرح، توجه چندانی به آنها نشده است؛ مانند سال چهارم تجربی (تجربی: صفت صفت)، در چوبی گردویی: (گردویی: صفت صفت)، عینک شیشه‌ای زنگاری (زنگاری: صفت صفت)، لباس پشمین گوسفندی (گوسفندی: صفت صفت)، مردِ مسلمان سنی (سنی: صفت صفت)، زن مسیحی ارمنی (ارمنی: صفت صفت)، پارچهٔ پوستین گاومیشی (گاومیشی: صفت صفت).

محسن ابوالقاسمی در کتاب *تاریخ زبان فارسی* گفته است که در فارسی دری همچون فارسی میانه، صفت، هم پیش از موصوف می‌آید و هم پس از آن (۱۳۸۱: ۲۷۱). در کتاب مذکور از وابسته و وابسته، به‌ویژه صفت صفت در فارسی دری حرفی به میان نیامده و در دستور *تاریخی زبان فارسی* وی نیز چنین موضوعی مطرح نشده است. خانلری در *تاریخ زبان فارسی* خود از صفت اشاره، عددی، درجات صفت، رابطهٔ صفت و موصوف سخن گفته (۱۳۶۶: ۱۲۵-۱۶۴)، اما دربارهٔ صفت صفت هیچ بحثی نکرده است.

در کتاب درسی زبان فارسی ۳ دربارهٔ صفت صفت آمده است: «برخی از صفت‌ها، صفت‌های همراه خود را بیشتر معرفی می‌کنند و دربارهٔ اندازه و درجهٔ آنها توضیح می‌دهند؛ مثل لباس آبی سیر، رنگ سبز یشمی، کاغذ آبی آسمانی» (حق‌شناس و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۰۸). به‌روشنی پیداست که همهٔ نمونه‌های ارائه‌شده، مربوط به رنگ‌هاست و از غیررنگ‌ها حتی یک مورد هم یافت نمی‌شود. وحیدیان کامیار و غلامرضا عمرانی در دستور زبان فارسی ۱ «پارچهٔ سبز روشن» را افزون بر کتاب درسی ارائه کرده و چون دیگران، چیزی از غیررنگ‌ها نگفته‌اند (۱۳۸۱: ۸۸). خسرو فرشیدورد هرچند در بخش وابسته‌های صفت بیانی، صفت صفت را هم لحاظ کرده (ر.ک: فرشیدورد، ۱۳۹۲: ۳۱۰)، اما از صفت صفت غیررنگ، نمونه‌ای نیاورده است. در دستور زبان فارسی مشکوة‌التینی در این باره مطلبی عنوان نشده و سایر دستورها هم کم‌وبیش بی‌خبر از این موضوع‌اند؛ از جمله دستور زبان فارسی معاصر ژیلبرلازار (۱۳۸۹)، تاریخ زبان فارسی مهری باقری (۱۳۸۷)، ترکیب زبان فارسی مقرب (۱۳۷۲)، دستور زبان فارسی خلیل خطیب‌رهبر (۱۳۸۱)، دستور زبان فارسی/امروز غلامرضا ارژنگ (۱۳۹۴) و...

نمونه از متون فارسی (صفت صفت برای غیررنگ‌ها)

«سال چهارم ابتدایی با خسرو هم کلاس بودم» (حق‌شناس و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰۸).

«وقتی که از عهدهٔ امتحان سال نهم ابتدایی برنیامد» (همان: ۱۱۱).

۲-۳. صفت مضاف‌الیه

آیا صفتی که بعد از مضاف‌الیه می‌آید، فقط وابستهٔ مضاف‌الیه است؟ پس گروه‌هایی مثل «دوربین فیلم‌برداری نو» را چگونه تحلیل می‌کنید؟ «نو» صفت «فیلم‌برداری» است یا صفت «دوربین»؟ یعنی وابسته است یا وابستهٔ وابسته؟ تقریباً همهٔ دستوره‌های مطرح، صفتی را که بعد از مضاف‌الیه می‌آید، «صفت مضاف‌الیه» فرض کرده‌اند؛ مثل «کتاب دانش‌آموز زرنگ» که در این گروه اسمی، بی‌تردید «زرنگ» صفت مضاف‌الیه است، اما صفت‌هایی وجود دارند که ساختارشکن‌اند و هرچند بعد از مضاف‌الیه می‌آیند، صفت مضاف‌الیه نیستند، بلکه به هسته برمی‌گردند و وابسته‌اند نه وابستهٔ وابسته؛ مثلاً در «دوربین فیلم‌برداری نو»، صفت مطلق «نو» ربطی به فیلم‌برداری ندارد، بلکه صفت «دوربین» است؛ یعنی وابسته به حساب می‌آید نه وابستهٔ وابسته. در دستور زبان فارسی ۱ آمده است که «صفت می‌تواند از نوع اشاره، شمارشی، مبهم، پرسشی باشد» و سپس

گروه اسمی «مطالب کدام کتاب» را به‌عنوان نمونه ذکر می‌کند (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۱: ۸۹)، اما به صفتی که بعد از مضاف‌الیه می‌آید، اشاره‌ای نمی‌کند. مشکوة‌الدینی در کتاب خود با اینکه از وابسته‌های پسین گروه اسمی سخن گفته (۱۳۸۹: ۱۵۸)، اما به موضوع مورد بحث نپرداخته است و چیزی از آن در کتاب وی یافت نمی‌شود. در سایر دستورها از جمله غلامرضا ارژنگ (۱۳۹۴)، حسن انوری و احمدی گیوی (۱۳۸۵)، طلعت بصری (۱۳۸۶)، عبدالرسول خیتام‌پور (۱۳۸۶)، اسماعیل حاکمی (۱۳۷۲)، خلیل خطیب رهبر (۱۳۸۱)، محمد دبیرسیاکی (۱۳۷۸)، صدرالدین زمانیان (۱۳۸۱)، جعفر شعار (۱۳۷۷)، محمدجواد شریعت (۱۳۹۳)، سلطانی گردفرامرزی (۱۳۸۰)، یثربی (۱۳۸۱)، مقرّبی (۱۳۷۲)، فرشیدورد (۱۳۹۲)، غلامعلی‌زاده (۱۳۸۹)، عبدالعظیم قریب (۱۳۶۳)، محمدجواد مشکور (۱۳۴۳)، عبدالرحیم همایون‌فرخ (۱۳۵۵) و... چیزی در این باره نیافتیم.

نمونه‌های دیگر

جام شراب خالی ← جام: هسته، شراب: مضاف‌الیه، خالی: صفت (به جام برمی‌گردد).
 لباس کار بلند ← لباس: هسته، کار: مضاف‌الیه، بلند: صفت (به لباس برمی‌گردد).
 ظرف مس بزرگ ← ظرف: هسته، مس: مضاف‌الیه، بزرگ: صفت (به ظرف برمی‌گردد).
 دستگاه تایپ قدیمی ← دستگاه: هسته، تایپ: مضاف‌الیه، قدیمی: صفت (به دستگاه برمی‌گردد).
 باغ سیب سرسبز ← باغ: هسته، سیب: مضاف‌الیه، سرسبز: صفت (به باغ برمی‌گردد).
 بیمارستان قلب مجهز ← بیمارستان: هسته، قلب: مضاف‌الیه، مجهز: صفت (به بیمارستان برمی‌گردد).

نمونه از متون فارسی

نوش کن جام شراب یک منی تا بدان بیخ غم از دل برکنی
 (حافظ، ۱۳۶۹: ۳۳۹)

۲-۴. صفت‌های همراه با ممیز

تقریباً اغلب دستوره‌های مطرح زبان فارسی، در تحلیل ممیزها و در بخش وابسته وابسته از همراهی عدد (صفت شمارشی اصلی) با ممیز سخن گفته و به همراهی ممیزها با صفت‌های مبهم اشاره‌ای نکرده‌اند. مؤلفان کتاب درسی زبان فارسی ۳ می‌گویند: «معمولاً برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن موصوف میان عدد و معدود (صفت شمارشی و

موصوف آن) اسمی می‌آید که وابستهٔ عدد است و ممیز نام دارد. ممیز با عدد همراه خود، یک جا وابستهٔ هسته می‌شود» (حق‌شناس و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۰۷). در دستور زبان فارسی مشکوة‌الدینی دربارهٔ وابسته‌های پیشین و پسین، موارد مهمی مطرح شده است (۱۳۸۹: ۱۴۴-۱۷۲)، اما مطلبی دربارهٔ همراهی صفت‌های مبهم با ممیزها یافت نمی‌شود. در کتاب دستور زبان فارسی آمده است: «بین صفت شمارشی و موصوف آن برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن موصوف، معمولاً اسمی می‌آید که وابستهٔ صفت شمارشی است و ممیز نام دارد. ممیز با عدد همراه خود یک جا وابستهٔ هسته می‌شود». (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۱: ۸۷). در دستور زبان ابوالقاسمی (۱۳۸۱)، فرشیدورد (۱۳۹۲)، مقرّبی (۱۳۷۲)، ختّام‌پور (۱۳۸۶)، بصری (۱۳۸۶)، حسن انوری و احمدی گیوی (۱۳۸۵) و... هم در این باره مطلبی ارائه نشده است.

دستورنویسان مطرح زبان فارسی یا اینکه اصلاً مطلبی دربارهٔ ممیز ندارند و یا فقط گروه‌هایی چون «دو جلد کتاب»، «ده دستگاه ماشین»، «دو دست لباس»، «یک تن گندم» و... را به‌عنوان نمونه ذکر کرده‌اند که در آنها ممیز با عدد خود همراه شده است، درحالی‌که ممیزهایی داریم که به‌جای عدد با صفت‌های مبهم «هر»، «چند» و «چندین» ذکر می‌شوند؛ مثل: هر نخ سیگار، چند جلد کتاب، چندین دستگاه خودرو، هر ورق کاغذ، چند اصله نهال، چندین فروند هواپیما، چند حلقه چاه، چندین قبضه تفنگ، چندتا میز، هر قواره پارچه، هر دست کت و شلوار، و... .

۲-۵. شاخص یا صفت؟ تحوّل شاخص به صفت

اغلب دستورهای مطرح را که ورق می‌زنیم، شاخص‌ها را عناوین و القابی می‌دانند که بدون کسره با اسم همراه می‌شوند. وحیدیان کامیار و عمرانی می‌گویند: «شاخص‌ها عناوین و القابی هستند که بدون نشانه یا نقش‌نمایی پیش از اسم می‌آیند و نزدیک‌ترین وابسته به هستهٔ گروهی اسمی‌اند... این واژه‌ها درصورتی شاخص‌اند که بدون کسره، پیش از اسم بیایند، درغیراین‌صورت اسم‌اند» (۱۳۸۱: ۷۲). فرشیدورد شاخص‌ها را نوعی شبه‌بدل می‌شمارد و اعتقاد دارد که وقتی واژه‌هایی چون «شاه، خان، میرزا، آقا،...» بعد از اسم و بدون کسره ذکر شوند، ویژگی‌های بدل را به‌همراه دارند (۱۳۹۲: ۳۳۹). همچنین توضیح می‌دهد که «اینها در معنی، نوعی صفت و وابسته‌اند، اما از لحاظ ساختمان به بدل نزدیک‌اند» (همان: ۲۳۲).

اما گاهی شاخص‌ها از گروه اسمی به گروه صفتی انتقال می‌یابند، یا نقش اصلی گروه صفتی را می‌گیرند و یا به عنوان وابسته مطرح می‌شوند که کتاب‌های مطرح دستور زبان، به تحوّل شاخص‌ها اشاره‌ای نکرده‌اند. در گروه‌های اسمی «نرگس خانم، علی آقا، علامه جعفری، ملا احمد و...» مطمئناً واژه‌های «خانم، آقا، علامه، ملا» شاخص‌اند، اما قاعدهٔ همین واژه‌ها در جملات «خیلی خانم هستند، مرد علامه را دیدم، استاد بسیار ملّایی است، خیلی آقا است»، فرق می‌کند. به راحتی می‌توان مثل اغلب صفت‌های بیانی به آخر آنها «تر» افزود یا به جزء موصوف، «ی» نکره را اضافه کرد: مرد علامه ← مردی علامه (علامه‌تر از همه)، استاد ملا ← استادی ملا (ملا تر از همه)، خانم تر از نرگس، آقا تر از علی و... در دستور فرشیدورد، یشربی، مقرّبی، سلطانی گردفرامرزی، خطیب رهبر، مشکوة‌الدینی، ژیلبرلازار،... هم دربارهٔ این موضوع چیزی یافت نمی‌شود.

صاحب‌دل نیک سیرت **علامه** گو کفش دریده باش و خلقان جامه
(سعدی، ۱۳۷۶: ۱۱۰۲)

۲-۶. صفت‌های وابسته، عضو اختیاری یا اجباری؟ جزء فرعی یا اصلی؟

اگر تمامی دستورهای مطرح را ورق بزنید و دربارهٔ صفت‌های وابسته تأمل کنید، می‌بینید که چنین صفت‌هایی، عضو اختیاری گروه به‌شمار آمده‌اند. فرشیدورد در دستور مختصر تاریخی زبان فارسی، دربارهٔ صفت عددی ترتیبی می‌گوید: «این کلمات ترتیب موصوف را معین می‌کنند؛ مانند نفر اول، روز دوم، سال سوم،...» (۱۳۹۰: ۱۱۴). از نمونه‌ها و شواهد ارائه شده کتاب مذکور پی‌می‌بریم که نویسنده در گروه‌هایی مثل «سال سوم»، «سال» را هسته (عضو اصلی) و «سوم» را وابسته (عضو اختیاری و فرعی) فرض کرده است. مهدی مشکوة‌الدینی می‌گوید: «در توالی صفت و عدد ترتیبی، همیشه عدد ترتیبی به دنبال صفت ظاهر می‌شود. توالی آنها به صورت «عدد ترتیبی + ب + صفت» نادرست و یا کمیاب است». وی پس از آن، از موارد نادری چون «مرحلهٔ دومین»، «خانهٔ پنجمین» سخن به‌میان آورده (۱۳۸۹: ۱۵۹-۱۶۰)، اما به این موضوع اشاره نکرده است که صفت‌های وابسته همیشه عضو فرعی نیستند. سایر دستورها را هم اگر مرور کنید، بر این ادعا صخه می‌گذارند که صفت‌های وابسته، همیشه عضوی فرعی یا اختیاری‌اند، در حالی که صفت‌هایی یافت می‌شوند که هرچند در روستا ساخت در جایگاه وابسته قرار می‌گیرند، هرگز قابل حذف نیستند؛ برای مثال اگر به جملهٔ «زنگ دوم به کلاس ما آمده بود»، خوب دقت کنید، می‌بینید که در گروه «زنگ دوم» هرچند صفت

عددی ترتیبی «دوم» وابسته گروه است، اصلاً نمی‌توان آن را حذف کرد و نمی‌توان گفت: «زنگ به کلاس ما آمده بود».

از این نمونه‌ها در زبان فارسی فراوان است. عجیب آنکه چنین موضوع پُرسامدی از دید اغلب دستورنویسان پوشیده مانده است! به نمونه‌های زیر دقت کنید و ببینید آیا صفت‌های وابسته، قابل حذف‌اند یا نه؟ به‌راستی چنین صفت‌هایی، عضو اختیاری‌اند یا اجباری؟

ساعت دوّم می‌آیم، بار اوّل او را دیدم، مرتبه نخست به او هشدار دادم، نیمه دوّم از نیمه اوّل زیباتر بود.

نمونه از متون فارسی

ما ز روی آتشین او نقاب افکنده‌ایم	بار اوّل ما بر این آتش کباب افکنده‌ایم (صائب، ۱۳۶۸: ۲۶۳۷)
گفت بار نخست کاین جا من	آمدم میهمان به هم‌ره زن (بهار، ۱۳۶۵: ۴۴)
نوترین سبکی که در دست شماست	بار اوّل از خیال بنده خواست (همان: ۲۲۹)

۲-۷. تقدّم وند تصریفی بر وند اشتقاقی در ساخت صفت‌ها

طبق ادعای دستورنویسان، در ساختمان واژه‌ها، هرگز وند تصریفی جلوتر از وند اشتقاقی نمی‌آید؛ مثلاً در واژه‌های «زیباترین، مردانه‌ها، دخترکان، رانندگان» وندهای اشتقاقی «ا، انه، - ک، - نده» زودتر از وندهای تصریفی «ترین، ها، ان، گان» قرار گرفته است. آیا این الگو، یک قاعده قطعی و اجتناب‌ناپذیر است؟ واقعاً چنین فرآیند ساختی را می‌باید برای همه ساختمان‌های زبان فارسی به‌طور یکسان تجویز کرد؟ آیا الگوهایی را نمی‌توان یافت که وند تصریفی جلوتر از وند اشتقاقی آمده باشد؟ اگر به الگوی ساخت واژه‌های «بیشترین، کمترین، بهترین، مهترانه، مهتری (مهتر بودن)، برتری (برتر بودن) و کهتری (کهتر بودن)» توجه کنید، می‌بینید که وند تصریفی جلوتر از وند اشتقاقی قرار گرفته است؛ پس با اطمینان می‌گوییم که قواعد ارائه‌شده در کتاب‌های دستور، کامل و شامل نبوده و نیاز به بازنگری دارد.

نمونه از متون فارسی

ای پادشاه مشرق و مغرب به اتفاق	بل کمترینۀ بنده تو پادشاه نشان (سعدی، ۱۳۷۶: ۹۲۷)
چو کار با لحد افتاد هر دو یکسانند	بزرگ‌تر ملک و کمترینۀ بازاری (همان: ۹۲۸)
ز رسم توسست همه رسم مردمی ظاهر	ز اصل توسست همه اصل مهتری پیدا (امیرمعزی، ۱۳۴۱: ۵۲۵)

«در دنیای عصر ما که پرخوری و شهوت‌پرستی و تجمل‌گرایی کمترینه مردم برای بیشترینه آنها جز گرسنگی و بینوایی و کژتابی و توّسل به خشونت راه دیگر باقی نمی‌گذارد» (حق‌شناس و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

۲-۸. هریک، هریکی، هرکدام، هرکه، هرچند، هیچ‌یک و هیچ‌کدام، صفت مبهم‌اند یا اسم مبهم؟

یکی از ویژگی‌های صفت این است که حالات، ویژگی‌ها، مقدار و شماره موصوف را بیان می‌کند. انوری و احمدی گیوی در دستور زبان فارسی خود می‌گویند: «صفت، حالت و مقدار و شماره یا یکی از چگونگی‌های اسم را می‌رساند و اسمی که صفت درباره آن توضیحی می‌دهد، موصوف نامیده می‌شود» (۱۳۸۵: ۱۳۸). ختّام‌پور نیز چنین بیان می‌کند: «صفت کلمه‌ای است که به‌خصوص برای مقیدساختن اسم وضع شده است و به‌عبارت‌دیگر، برای بیان چگونگی اسم است» (۱۳۸۶: ۴۹). فرشیدورد در تعریف صفت می‌گوید: «صفت کلمه‌ای است غیر از اسم که همراه اسم و گروه اسمی می‌آید و معنی آن را مقید می‌کند و توضیحی درباره آن می‌دهد» (۱۳۹۰: ۱۰۷). تقریباً اغلب دستورها به صفت‌های مبهم «هر» و «هیچ» با ذکر نمونه‌هایی اشاره کرده‌اند، اما هیچ‌یک به‌روشنی نگفته‌اند که تکلیف «هر» و «هیچ» در نمونه‌های «هریک، هرکدام، هرچند، هیچ‌یک، هیچ‌کدام و...» چیست و آیا باز هم صفت مبهم‌اند؟ اگر صفت‌اند، آیا این موارد (هریک، هرکدام، هیچ‌یک و...) را باید ترکیب وصفی در نظر گرفت؟ حال آنکه صفت، عنصری است که می‌تواند موصوف خود را وصف کند و گاهی به‌عنوان وابسته به اسم اضافه شود؛ مثلاً در ترکیب «هر وقت» واژه «وقت» هسته گروه است؛ چون می‌تواند وابسته‌هایی را بپذیرد و گسترش یابد: «هر وقتی، هر وقت خوشی، هر وقت مناسبی،...». «هر» در این ترکیب، صفت مبهم «وقت» است و هسته (موصوف) خود را با ابهام وصف می‌کند. یا در ترکیب «هیچ آدم»، «آدم» هسته گروه است؛ چون وابسته می‌گیرد:

«هیچ آدم دانایی، هیچ آدمی، هیچ آدم خوبی، ...». واژه «هیچ» در این ترکیب، صفت مبهم «آدم» به‌شمار می‌آید؛ چون موصوف خود (آدم) را با ابهام وصف کرده است، اما در نمونه‌هایی مثل «هرکدام، هیچ‌کدام، هریکی، هیچ‌یک و ...»، واژه‌های «کدام» «یک» و «یکی» را نمی‌توان هسته گروه گرفت، چون وابسته‌پذیر نیستند و با هیچ‌یک از وابسته‌ها گسترش نمی‌یابند و نمی‌توان گفت: «هرکدام‌ها، هرکدامی آدم‌ها، هیچ‌یک آدم‌ها و ...» و بنابراین، نمونه‌های یادشده نه ترکیب وصفی‌اند و نه دارای صفت مبهم، بلکه درکل اسم مبهم مرکب‌اند و مثل هر اسم مرکبی می‌توانند نقش نحوی بپذیرند؛ گاهی نقش اصلی و گاهی نقش وابسته. به مثال‌های زیر دقت کنید:

هریک را آماده کردم. ← هریک: اسم مبهم مرکب، هسته، نقش اصلی: مفعول
حقوق هریک را آماده کردم. ← هریک: اسم مبهم مرکب، وابسته، نقش فرعی:
مضاف‌الیه

نمونه از متون فارسی

نقش فرعی مضاف‌الیه:

ز دستم بر نمی‌خیزد که یک‌دم بی تو بنشینم بجز رویت نمی‌خواهم که روی هیچ‌کس بینم
(سعدی، ۱۳۷۶: ۶۸۶)

نقش فرعی مضاف‌الیه همراه با «را»ی فک اضافه (آموزگار هرکه):

هرکه را باشد ز دولت بخت نیک آموزگار همچو سلطان معظم خوش‌گذارد روزگار
(امیرمعزی، ۱۳۴۱: ۵۶۰)

نقش اصلی نهاد:

ای جهانگیری که بر تو گوید و گفت آفرین هرکه اندر دست خنجر گیرد و خنجر گرفت
(همان: ۳۲۸)

جفا مکن که نماند جهان و هرچه در اوست وفا و صحبت یاران مهربان ماند
(سعدی، ۱۳۷۶: ۵۴۰)

میزان نامدارند این‌بندگان سلطان هریک چو حاتم طیّ هریک چو رستم زر
(امیرمعزی، ۱۳۴۱: ۵۸۰)

نقش اصلی مفعول:

بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست بی‌دولت آنکه بر همه هیچ اختیار کرد
(سعدی، همان: ۵۲۸)

نقش اصلی متمم:

مرو از پی هرچه دل خواهدت که تمکین تن نور جان کاهدت
(همان: ۳۳۰)

چون غنچه دل ز هریک باید چو عاقبت کند برگ نشاط ما را بسیار گو نباشد
(صائب، ۱۳۶۸: ۳۲۶)

نقش قیدی:

هرچه روی دلت مصفاتر زو تجلی تو را مهیاتر
(سنایی، ۱۳۳۶: ۲۸۶)

۲-۹. صفت‌های درون فعل

به این دو جمله دقت کنید: الف. برادرم دقیق حرف می‌زند. ب. برادرم حرفِ دقیقی می‌زند. تکلیف «دقیق» در این دو جمله چیست؟ در دستور توصیفی ساخت‌گرا که اساس کار بر توصیف الگوی ظاهری واحدهای زبانی (surface syntactic description) است، مشکلی نداریم؛ چون در جمله «الف» واژه «دقیق» قید است و در جمله «ب» وابسته، اما در دستور ژرف‌ساختی (سنتی معناگرا) که براساس ژرف‌ساخت قضاوت می‌کند، «دقیق» را چه در نظر بگیریم؟ چرا دستورهای زبان از این موضوع سخنی نگفته و چنین موضوع پُربسامد زبانی را تحلیل نکرده‌اند؟ در دستور توصیفی ساخت‌گرا به‌خاطر قاعده گسترش‌پذیری، «حرف‌زدن» را فعل مرکب نمی‌دانند؛ چون می‌توان جزء اول را گسترش داد و گفت: «حرفِ زیادی، حرف بسیاری، حرف‌هایی، و... می‌زند». بدین جهت دستورنویسان این گرایش، به‌راحتی «می‌زند» را فعل ساده، «حرف» را مفعول و «دقیق» را در جمله «الف» قید و در جمله «ب» صفت می‌گیرند، اما در دستور سنتی (traditional grammar) که «حرف‌زدن» را مرکب می‌پندارند، قاعده چیست؟ «دقیق» وابسته است یا قید؟ اگر وابسته است، در درون ساختمان فعل مرکب چه کار می‌کند؟ سعدی وقتی می‌گوید: «نیت جزم کردم»، اگر «نیت‌کردن» مرکب است، چرا ویژگی باز دارد، نه بسته؟ صفت «جزم» (قطعی) در درون فعل مرکب که یک بافت بسته (context-sensitive) است، چگونه اجازه ورود یافته و جا خوش کرده است؟

نویسندگان این مقاله، جز در مواردی معدود، کتاب دستوری نیافتند تا به‌طور اخص درباره این صفت‌های درون فعل (نه صرفاً ساختمان فعل مرکب) که اجزای فعل مرکب را می‌شکافند و به درون آنها راه می‌یابند، سخنی گفته باشد. حال در چنین مواقعی آیا باید به ژرف‌ساخت جمله دقت کرد و با توجه به معنا، چنین صفت‌هایی را قید پنداشت؟

مثلاً چنین فرض کنیم که: «حرف دقیق می‌زند»، یعنی «دقیق حرف می‌زند»؟ اگر قید است، کسره قبل از آن (حرف دقیق) چیست؟ چرا چنین سردرگمی را کسی مطرح نکرده و درباره آن سخنی نگفته است؟ پژوهشگران این مقاله، بر این باورند که در دستور ژرف‌ساختی که معنی و مفهوم را بر ساخت ظاهری ارجح می‌داند، چنین صفت‌های متجاوزی را باید «قید» نامید، اما در دستور توصیفی ساخت‌گرا، چون توصیف ظاهری الگوهای زبانی تقدّم دارد، باید صفتی پنداشت که وابسته واقع شده است.

نمونه از متون فارسی

کار صواب باده‌پرستی است حافظا	برخیز و عزم جزم به کار صواب کن (حافظ، ۱۳۶۹: ۲۷۳)
بوی بنفشه بشنو و زلف نگار گیر	بنگر به رنگ لاله و عزم شراب کن (همان)
دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد	شد سوی محتسب و کار به دستوری کرد (همان: ۱۴۲)
چرا همی به سکندر تو را کنم مانند	از این حدیث مرا کسرد باید استغفار (امیرمعزی، ۱۳۴۱: ۴۶۳)
همه حدیث سماع و شراب باید گفت	همه حکایت بوس و کنار باید کرد (همان: ۴۱۵)
بگفتا بود مطبخ امروز سرد	که سلطان به شب نیت روزه کرد (سعدی، ۱۳۷۶: ۵۱۴)

۲-۱۰. انتقال اسم به صفت بیانی و تأثیر این تحوّل در الگوی ساخت صفت تفضیلی و

عالی

تقریباً همه دستوره‌های مطرح زبان فارسی، الگوی ساخت صفت تفضیلی را «صفت+تر» و الگوی ساخت صفت عالی را «صفت+ترین» می‌دانند. مهدی مشکوة‌الدینی می‌گوید: «یکی از ویژگی‌های عمده صفت، مقایسه‌پذیری است؛ به این معنی که دو اسم را از لحاظ دارا بودن یک چگونگی یا حالت خاص می‌توان با یکدیگر مقایسه نمود. در این صورت، نشانه صرفی «ترین» به‌عنوان نشانه صفت برترین (عالی) به دنبال صفت به‌کار می‌رود» (۱۳۸۹: ۱۶۲). وحیدیان کامیار و عمرانی نحوه ساخت صفت عالی (برترین) را چنین ذکر کرده‌اند: صفت بیانی + ترین (۱۳۸۱: ۷۲). سایر دستورنویسان مطرح هم تقریباً چنین الگوی ساختی را برای صفت عالی و همچنین صفت تفضیلی (صفت بیانی+

تر) قایل شده‌اند. از سویی دیگر، جز در مواردی معدود، در اغلب پژوهش‌های دستوری، دربارهٔ تحوّل اسم به صفت بیانی مطلب چندانی یافت نمی‌شود، درحالی‌که بسیاری از اسم‌ها، نظیر «زن، مرد، شاگرد، موش، گاو، خر، یخ، عوام، بنیان، خلق، و...» امروزه در پاره‌ای موارد به صفت تبدیل می‌شوند و پسوند «تر» یا «ترین» را به آخر خود می‌پذیرند: «مردترین، موش‌ترین، گرگ‌تر، خرتر، یخ‌ترین و...»؛ تغییر اسم به صفت که از لحاظ علم بیان می‌توان نام «مجاز» را برای آن در نظر گرفت، در دستورهای مطرح فارسی جایی ندارد و در آنها توجهی به این تحوّل مهم زبانی نشده است. به این نمونه‌ها دقت کنید: کسی را خرتر از او نیافتم (صفت تفضیلی همراه با متمم)، گرگ‌تر از همه، اوست (صفت تفضیلی همراه با متمم)، یخ‌ترین داستان دنیا را داشت (استفادهٔ اسم «یخ» به جای صفت «سرد»).

نمونه از متون فارسی

من به عنوان وکالت تو به عنوان دگر	جلب کردیم بسی فایده زین مردم خر (بهار، ۱۳۶۵: ۸۵)
روح نامعقول این خرمرده ملت، کز قضا	هست هر روزی ز روز پیش خرتر، زنده باد (همان: ۳۵۴)
اگر از عشق لافد مرد و نامرد و بنازد پر	سر مردان که خسرو مردتر باشد از آن هر دو (امیرخسرو دهلوی، ۱۳۴۳: ۳۲۹)

۲-۱۱. صفت بیانی با «تر» یا بدون «تر»

تقریباً قریب به اتفاق دستورنویسان، یکی از روش‌های تشخیص صفت بیانی را به این می‌دانند که می‌توان پسوندهای تصریفی «تر» و «ترین» را به آن افزود. طباطبائی در دستور زبان فارسی خود می‌گوید: «به صفت‌های مطلق می‌توان پسوند تصریفی «تر و ترین» را افزود، درحالی‌که اسم‌ها چنین ویژگی را ندارند» (۱۳۸۲: ۵۰-۵۶). مشکوة‌الدینی می‌گوید: «صفت دسته‌ای از واژه‌هاست که از لحاظ معنی به چگونگی اسم اشاره دارد و از لحاظ ویژگی‌های ساختاری با پسوندهای صرفی «تر» و «ترین» به کار می‌رود» (۱۳۸۴: ۹۸). فرشیدورد می‌گوید: «از نشانه‌های مهم صفت بیانی یکی پسوند «تر» و «ترین» است؛ مانند نزدیک‌تر، نزدیک‌ترین و مهم‌ترین» (۱۳۹۲: ۲۵۵). در سایر دستورهای مطرح فارسی نیز تقریباً چنین تعریفی ارائه شده است، درحالی‌که گروهی از صفت‌های بیانی وجود دارند که پسوند «تر» را نمی‌پذیرند؛ مثلاً در ترکیب وصفی «سرباز شهید» هرچند «شهید» صفت بیانی است و می‌توان به جزء اول ترکیب، «ی» نکره اضافه کرد (سربازی

شهید)، اما پسوند تصریفی «تر» را نمی‌پذیرد. همچنین در ترکیب «رزمنده اسیر» با اینکه «اسیر» صفت بیانی است، «رزمنده اسیرتر» کاربرد ندارد. نمونه‌هایی فراوان از این دست می‌توان یافت که با نظر دستورنویسان مغایرت دارد؛ پس ادعای اینکه هر صفت بیانی را با پسوند «تر» می‌توان تشخیص داد، ادعای درستی نیست.

نمونه از متون فارسی

کارگشای دلِ اسیر من این است (فرخی یزدی، ۱۳۷۸: ۹۲)	زلف گره‌گیر خود ببین که بدانی
با قضای آسمانی بر نتابد جهد مرد (سعدی، ۱۳۷۶: ۵۲۷)	عقل را با عشق خوبان طاق‌سپنج نیست
چنان بود که قصب در برابر مهتاب (امیرمعمّری، ۱۳۴۱: ۲۱۵)	حوادث فلکی در برابر نظرش
کی طمع در گردش گردون دون‌پرور کنم (حافظ، ۱۳۶۹: ۳۴۶)	من که دارم در گدایی گنج سلطانی به‌دست

۲-۱۲. جای خالی برخی از الگوهای پُرکاربرد ساخت صفت در دستوره‌های فارسی به این الگوهای ساخت دقت کنید: الف. اسم مکرّر + ـ کی، مثل هول‌هولکی، زیرزیرکی، سَرسرکی
ب. صفت شمارشی + اسم + در + اسم، مثل: صدکیلومتر در ساعت، دوازده درجه به راست
پ. اسم + ی + صفت شمارشی + اسم، مثل: ماهی صدهزار تومان، روزی دوبار
ت. به + صفت اشاره + صفت بیانی + ی، مثل: به این زیبایی، به همان خوبی، به این سادگی، به این زرنگی

این الگوها در ساخت صفت‌ها بسیار پُربسامد است، اما دستوره‌های زبان فارسی از چنین ساخت‌هایی غافل شده‌اند و تقریباً در اغلب دستوره‌های مطرح، نشانی از چنین الگوهایی نیست. حتماً می‌دانید که گاهی برحسب نیازهای اهل زبان در یک دوره، الگوهای ساخت تازه‌ای به ساخت‌های پیشین افزوده می‌شود و ممکن است این تحوّل و این ساختار شکنی، عمری به اندازه یک یا دو دهه داشته باشد، اما چون کشف و دریافت چنین تحولاتی به تحقیقات گسترده‌ای نیاز دارد، در اغلب کتاب‌های دستور، توجّه چندانی

به آن نشده است و لذا به الگوهای تقلیدی، کلیشه‌ای و تکراری خود ادامه می‌دهند؛ به این نمونه‌ها دقت کنید:

کارِ هول‌هولکی ← کار: هسته، هول‌هولکی: صفت نسبی
حرکتِ صدکیلومتر در ساعت ← حرکت: هسته، صدکیلومتر در ساعت: گروه وصفی
بیانی

حقوقِ ماهی صدهزار تومان ← حقوق: هسته، ماهی صدهزار تومان: گروه وصفی بیانی
جوانِ به این زیبایی ← جوان: هسته، به این زیبایی: گروه وصفی بیانی

۳. نتیجه

یکی از توانش‌های زبانی هر زبان این است که تولید واژگان در بین اهل زبان، فعال‌تر و زایاتر از گذشته باشد. هرچه زایایی (creativity) چشم‌گیرتر به‌نظر برسد، به همان درجه واژگان تازه‌ای با الگوهای ساخت تازه‌تری به حوزهٔ زبان وارد می‌شود که گاهی به ساختارشکنی می‌انجامد. دستوردانان وظیفه‌ای بس خطیر و صعب برعهده دارند که با این تحولات و هنجارشکنی‌ها به‌روز باشند و بدانند همان‌طور که ممکن است واژه‌های تولیدشده در یک دهه نسبت به دههٔ پیشین متفاوت باشد، به همان اندازه هم می‌تواند الگوهای ساخت تغییر کند و پدیده‌های نوینی پا به عرصه بگذارد که با ادعاها و باورهای گذشته کاملاً فرق کند. بدین‌جهت نباید از پذیرش چنین ساختارشکنی‌های زبانی بیم داشت.

فارسی‌زبانان نیز با شیوه‌های گوناگون واژه‌های نوپایی را با سازه‌های تازه‌تری تولید کرده و به سبب واژگان زبان فارسی افزوده‌اند. در این پژوهش به سیزده مورد از ساختارشکنی زبانی اشاره شد که پیش از این غالباً مغفول واقع شده بود و از این نظر، دستاور جدیدی می‌تواند به‌شمار آید. اشاره به برخی از الگوهای پرکاربرد ساخت صفت، صفت‌های درون فعل، تقدّم وند تصریفی بر اشتقاقی، مضاف‌الیه صفت و...، صفحهٔ تازه‌ای را در این حوزه گشوده است که می‌تواند پیشینهٔ خوبی برای تحقیقات آینده باشد. در این تحقیق به‌خوبی نشان داده شد که زبان در حوزهٔ صفت یا موارد دیگر، همیشه دستخوش تحوّل است؛ پس اگر خواهان زایایی و مانایی زبان هستیم، به‌ناچار می‌باید تحولات آن را هم بپذیریم و بدانیم که چنین دگرگونی‌هایی بر سر راه هر زبان، اجتناب‌ناپذیر است.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۱)، *دستور تاریخ زبان فارسی*، چاپ سوم، تهران، سمت.
- امیر معزی (۱۳۴۱)، *دیوان*، تصحیح عباس اقبال، تهران، ابن سینا.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۸۵)، *دستور زبان فارسی*، تهران، فاطمی.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۷۷)، *نگاهی تازه به دستور زبان*، چاپ هشتم، تهران، آگاه.
- بهار، ملک الشعرا (۱۳۶۵)، *دیوان*، تهران، ققنوس.
- حق شناس، علی محمد و همکاران (۱۳۹۰)، *زبان فارسی ۳*، چاپ سیزدهم، تهران، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی.
- (۱۳۸۹)، *ادبیات فارسی ۲*، چاپ چهاردهم، تهران، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی.
- حکیمی، محمدرضا (۱۳۸۶)، *ادبیات و تعهد در اسلام*، چاپ چهاردهم، قم، دلیل ما.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۶۹)، *دیوان*، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ ششم، تهران، زوآر.
- خطیب رهبر، خلیل (۱۳۸۱)، *دستور زبان فارسی*، تهران، مهتاب.
- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۸۶)، *دستور زبان فارسی*، چاپ پانزدهم، تهران، ستوده.
- سعدی (۱۳۷۶)، *کلیات*، تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ ششم، تهران، ققنوس.
- سنایی (۱۳۳۶)، *دیوان*، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، امیرکبیر.
- شاه نعمت‌الله ولی (۱۳۸۹)، *دیوان*، چاپ دوم، تهران، قدیانی.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۹۳)، *دستور زبان فارسی*، چاپ چهارم، تهران، اساطیر.
- صائب تبریزی (۱۳۶۸)، *دیوان*، به کوشش محمد قهرمان، تهران، علمی و فرهنگی.
- طباطبائی، علاءالدین (۱۳۸۲)، *دستور زبان فارسی*، تهران، فرهنگ معاصر.
- فرّخی یزدی (۱۳۷۸)، *دیوان*، به کوشش حسین مسرت، یزد، انجمن آثار و مفاخر استان یزد.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۹۰)، *دستور مختصر تاریخی زبان فارسی*، چاپ دوم، تهران، زوآر.
- (۱۳۹۲)، *دستور مفصل امروز*، چاپ چهارم، تهران، سخن.
- قریب، عبدالعظیم (۱۳۶۳)، *دستور زبان فارسی پنج استاد*، تهران، جهان دانش.
- مشکوة‌التینی، مهدی (۱۳۸۹)، *دستور زبان فارسی بر پایه گشتاری*، چاپ یازدهم، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۴۳)، *دستورنامه*، چاپ سوم، تهران، مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- مقربى، مصطفی (۱۳۷۲)، *ترکیب زبان فارسی*، چاپ دوم، تهران، توس.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۶)، *تاریخ زبان فارسی*، چاپ سوم، تهران، نشر نو.
- وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۱)، *دستور زبان فارسی ۱*، چاپ سوم، تهران، سمت.